

به نام خداوند جان و خرد

پاسخ به اندکی از بسیار پرسشهای گردانندگان مجله ی ادبی – فرهنگی "پرهیب"

۱. لطفاً خود را برای مخاطبان "پرهیب" معرفی کنید!

من، جواد اسحاقیان، در ۱۳۲۷ در سبزوار متولد شده ام. دوره ی متوسطه را در سال ۱۳۴۶ در رشته ی "ادبیات فارسی" در همین شهر تاریخی و فرهنگی به پایان رسانده ام. در این سال به "دانشکده ی ادبیات" در "دانشگاه مشهد" ("دانشگاه فردوسی کنونی") راه یافتم و در سال ۱۳۵۰ در همان رشته ی زبان و ادبیات فارسی گواهینامه ی "لیسانس" (کارشناسی) گرفتم. پس از دو سال خدمت در ارتش به عنوان افسر وظیفه در "کرمانشاهان" در سال ۱۳۵۲ به عنوان دبیر ادبیات به شهر دورافتاده ی "طبرس گلشن" رفتم و چهار سال به عنوان دبیر ادبیات فارسی، تدریس کردم. سالهای ۱۳۵۸-۱۳۵۶ برای ادامه ی تحصیل به "تهران" رفتم و مدرک کارشناسی ارشد خویش را در رشته ی خود در "پژوهشکده ی فرهنگ ایران" (دانشگاه علامه طباطبائی کنونی) گرفتم.

۲. در همین جا، به خود اجازه دادم که به جای پرسش ششم که "آثار کدام یک از شاعران و نویسندگان الهام بخش شما بوده؟" این پرسش را بگذارم که "چه شخصیتی بیش از همه، بر شما تأثیر گذاشته است؟" در این حال، من با قاطعیت تمام میگویم: ریاست "پژوهشکده ی فرهنگ ایران" و مدیر عامل "بنیاد فرهنگ ایران" جناب آقای دکتر "پرویز نائل خانلری" که استاد زبانشناسی من نیز بودند و من دو سال افتخار دانشجویی ایشان را داشتم. من برای معرفی ایشان – که در سال ۱۳۳۹ وزیر آموزش و پرورش هم بودند – به نسل جوان امروز میگویم که نقش ایشان در ایجاد "سپاه دانش" و ترویج دانش همگانی و رایگان و برخورداری همه ی روستاییان کشورمان از زیور دانش به وسیله ی دیپلمه هایی از زن و مرد - که می بایست در ارتش خدمت میکردند - اتفاقی تعیین کننده و در حکم انقلابی فرهنگی بود که نور دانش و آگاهی را به دورافتاده ترین روستاهای میهمان ارزانی داشت. به عنوان اندکی از بسیار، اشاره میکنم که "سپاه دانش" در نخستین دوره ی فعالیت فرهنگی خود تا سال ۱۳۴۶ توانست با اعزام ۳۴ هزار سپاهی دانش به تعلیم و تربیت یک میلیون و ۲۲۲ هزار نوآموز و ۳۶۵ هزار نفر بزرگسال بپردازد. در دومین دوره، شماره ی سپاهیان اعزامی به روستاها به ۲۲۰ هزار نفر بالغ شد و اینان توانستند چهار میلیون و دویست هزار نفر روستایی را اعم از کودک و بزرگسال و با هر جنسیتی، باسواد کنند (ازغندی، ۱۳۸۳، ۲۸-۲۷).

دومین خدمت این رجل سیاسی فرهیخته و استاد "دانشگاه تهران" در سال ۱۳۳۸ تأسیس مجله ی تأثیرگذار و ماندگار و گرانجان "سخن" بود که برای نخستین بار توانست کهکشانی از نویسندگان، شاعران، مترجمان، پژوهشگران و استادان برجسته ی دانشگاهی را در زمینه های گوناگون علوم ادبی، اجتماعی و فرهنگی جذب کرده، سازماندهی، تربیت و هدایت کند. این ماهنامه ی علمی، ادبی و فرهنگی – که نخستین شماره اش در خرداد ماه ۱۳۲۲ در "تهران" انتشار یافت – تا واپسین شمارهایش تا مقطع انقلاب، بیست و شش دوره را پشت سر نهاد. ایشان با بهره جویی از نفوذ سیاسی – فرهنگی خود برای حفظ، غنا و ترویج مجله در کشورهای فارسی زبان و فارسی دان و حتی کشورهای غربی، از هیچ کوشش فرونگذار نکردند و خود شخصاً بیش از سیصد عنوان مقاله در این ماهنامه ی پُر بار فرهنگی انتشار دادند. به نوشته ی "ایرج بشیری" این ماهنامه جز در مواردی استثنایی، به مدت ۳۵ سال بی وقفه انتشار یافت و پژوهشگران و نسلی از شاعران، داستان نویسان، منتقدان ادبی و اندیشمندان را معرفی و تربیت کرد که در آن روزگار تالی نداشتند (بشیری، ۲۰۰۴).

خدمت دیگر استادم "خانلری" به عنوان مدیر عامل "بنیاد فرهنگ ایران" کمک به تألیف، ترجمه و تصحیح نسخ خطی بیش از سیصد عنوان کتاب در زمینه های گوناگون علمی، ادبی، تفسیر و موسیقی و زبان شناسی بود که شالوده ای را برای تحقیقات بعدی فراهم میساخت. دو عنوان از کتابهایی که ما در دوران ابتدایی (برای سالهای پنجم و ششم دبستان) به عنوان کتاب درسی میخواندیم، نوشته

ی ایشان بود: یکی "تاریخ ایران" پیش از اسلام و دیگری "تاریخ ایران" پس از اسلام بود و با این دو عنوان کتاب بود که من نخستین بار با نام ایشان آشنا شدم.

اما آنچه در این مصاحبه و در رابطه و برخورد شخصی خود با ایشان قابل یادآوری است، تأثیر ایشان بر من به ویژه در زمینه ی "نقد ادبی" بود. حقیقت، این است که نخستین اثر انتشار یافته از من با عنوان "کوششی برای ارزیابی اندیشه های گوگول" با نام مستعار "ج.ا. دانایی" در سال ۱۳۵۵ در "انتشارات سپیده" ("شبیگر") انتشار یافت. من یک جلد از این کتاب را به استاد دادم تا نظرشان را در باره ی این کتاب بدانم. اما انتقاد ایشان بیشتر بر ندیده گرفتن برخی آثار از دیدگاه "فورمالیستی" و "نوع ادبی" بود؛ مثلاً انتظار داشتند من داستان "دماغ" این نویسنده را بیشتر از نظر "سوررالیستی" یا "نوع ادبی" (ژانر) بررسی کرده باشم، در حالی نقد ادبی رایج در آن دهه، عمدتاً محتوایی و غالباً مارکسیستی بود. ایشان از من خواستند اگر میخوام نقد ادبی را به زبان انگلیسی بیاموزم، باید به ترجمه ی مقالاتی از کتاب "اصول نقد ادبی" (*Principles of Literary Criticism*) نوشته ی "ریچاردز" (Richards) بپردازم. من این کتاب را از کتابخانه ی "بنیاد فرهنگ ایران" گرفتم و یک مقاله ی آن را با عنوان "نظریه ی مُسری بودن هنر از دید تولستوی" ترجمه کردم که در شماره های پنجم - ششم دوره ی بیست و ششم (فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۷) ماهنامه ی "سخن" انتشار یافت و پس از آن هم دو مقاله ی دیگر یکی نوشته ی "یوری تینیانوف" (Y. Tynanov) و دیگری "تئاتر مردمی" نوشته ی "مایک دایویدو" در شماره های بعد ترجمه و منتشر شد. ترجمه ی این مقالات و دلبستگی ای که به نقد و ارزیابی ادبیات داستانی داشتم، پس از انقلاب فزونی گرفت و در این میان آنچه در آن بیگمان بودم، تأثیر این استاد بر ذهنیت بعدی من بود. ایشان پس از انقلاب، مورد بیمه‌ری و حبس و خانه نشینی و بیماری قرار گرفتند و در سال ۱۳۶۹ به پاس بیش از سی سال پراکندن تخم "سخن" به جاودانان پیوستند و با آن که یاد کردن از ایشان به بزرگی در آن روزگار هزینه ی سنگینی داشت، نخستین ستایشنامه را در مورد ایشان من نوشتم. این مقاله با عنوان "دکتر پرویز نائل خانلری: موجی که نیاسود" در مجله ی "خاوران" در "مشهد" انتشار یافت که روزنامه ای به نام "قدس" به آن ناختم که چرا "طاغوتی ها" مورد تکریم و تمجید قرار گرفته اند؟ مقاله ای دیگر با همین عنوان اما مشروحتر در سایت ادبی و فرهنگی "آنتیبان" نیز انتشار یافت که هر دو نوشته، قابل جست و جو است.

۳. آثار ادبی یا مقالاتی را که تا کنون نوشته اید، معرفی کنید!

آنچه را از پیش از انقلاب (۱۳۵۵) تا کنون نوشته ام، به دو بخش می توان تقسیم کرد: آنچه بیشتر ذهنیت اجتماعی - سیاسی مرا نشان میدهد، در سه عنوان کتاب بازتاب یافته که همگی با نام مستعار "ج.ا. دانایی" انتشار یافته است. نخست، کتاب "موانع رشد اقتصادی جهان سوم" (تهران: انتشارات فرزانه، ۱۳۵۷). "رخسارهایی از سرمایه داری و جهان آزاد" - که ترجمه ی مجموعه ی مقالاتی در باره ی مسائل اجتماعی - سیاسی کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی نوشته ی "موریس داب" و دیگران است (مشهد: انتشارات رازی، ۱۳۵۹) و "نامه هایی از شیلی" که ترجمه ی نامه هایی از زندانیان و خاطرات کنشگران و مهاجران سیاسی پس از کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ در کشور "شیلی" است و "خوزه میگل وارس" گردآوری کرده و در سال ۱۳۵۹ "نشر چشمه" در "مشهد" منتشر ساخته است. دوره ی دوم تألیفات من، به نقد ادبیات داستانی اختصاص داشته، چنان که از تصویر زیر پیدا است و عبارتند از:

۱. کلیدر: *رمان حماسه و عشق* (تهران: نشر گل آذین، ۱۳۸۳)
۲. *راهی به هزارتوی رمان نو در آثاری از روب-گری به، ساروت، کوندرا* (تهران: نشر گل آذین، ۱۳۸۷)
۳. *از خشم و هیاهو تا سمفونی مردگان* (تهران: انتشارات هیلا، ۱۳۸۷)
۴. *داستان شناخت ایران: نقد و بررسی آثار سیمین دانشور* (تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۹۳)
۵. *داستان شناخت ایران: نقد و بررسی آثار محمدعلی جمالزاده* (تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۹۳)

۶. داستان شناخت ایران: نقد و بررسی آثار جلال آل احمد (تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۹۳)
۷. داستان شناخت ایران: نقد و بررسی آثار احمد محمود (تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۹۳)
۸. بوطیقای نو و هزار و یک شب (تهران: انتشارات افراز، ۱۳۹۶)
۹. بوطیقای نو و خوانش فمینیستی در آثاری از غزاله علیزاده، شهرنوش پارسى پور، منیرو روانی پور، زویا پیرزاد و میتر داور (تهران، نشر افکار، ۱۳۹۶)
۱۰. با بوطیقای نو در آثار صادق چوبک (نشر الکترونیک ادبیات ایران، نورهان، ۲۰۲۱)
۱۱. با بوطیقای نو در ده رمان برجسته از نویسندگان گرد زبان در ایران، عراق و ترکیه تهران: انتشارات حسن هفتم، ۱۴۰۲.

جز آثار چاپی و کاغذی بالا، کتابهایی که در سایتهای ادبی و فرهنگی انتشار یافته و در دسترس هستند، عبارتند از:

۱۲. با بوطیقای نو در ادبیات داستانی آمریکای لاتین (سایت ادبی "حضور")
۱۳. با بوطیقای نو در آثار بورخس -----
۱۴. با بوطیقای نو در "صد سال تنهایی" گارسیا مارکز -----
۱۵. با بوطیقای نو در آثار صادق هدایت -----
۱۶. با بوطیقای نو در آثار بزرگ علوی -----
۱۷. با بوطیقای نو در آثار صادق چوبک -----
۱۸. با بوطیقای نو در شمس و طغرا از "خسروی" -----
۱۹. با بوطیقای نو در رمان "تهران مخوف" از "مشفق کاظمی" -----
۲۰. با بوطیقای نو در خشم و هیاهوی فلکنر (سایت ادبی "مرور")
۲۱. با بوطیقای نو در رمان "کلیدر" دولت آبادی -----
۲۲. جستاری در باره ی انواع ادبی -----
۲۳. با بوطیقای نو در داستانهای کوتاه فارسی -----
۲۴. با بوطیقای نو در آثار فمینیستی و زنگرایانه -----
۲۵. با بوطیقای نو در "امیر ارسلان" نقیب الممالک شیرازی -----
۲۶. راهنمای نظری و عملی برای خوانش ادبیات داستانی (سایت ادبی "مد و مه")

و گذشته از اینها، صدها مقاله ی دیگر را می توانید در همین سه سایت ادبی و فرهنگی و نیز در مجله ی ادبی و فرهنگی "برگ هنر" یا دیگر شبکه های مجازی بخوانید و بهره مند شوید که سپس به صورت کتابهای مستقل و جداگانه ای انتشار خواهد یافت و از سی عنوان کتاب، در خواهد گذشت.

۴. نگرش و دیدگاه شما نسبت به "ادبیات" چیست و به چه موضوعاتی در این حوزه علاقه دارید؟

کار و مشغله ی ذهنی، نظری و عملی من در پهنه ی ادبیات، در وجه غالب، به داستان (کوتاه، رمان، رمان کوتاه یا ناولت) و گونه های بسیار متنوع آن محدود می شود. من در مطالعات و پژوهشهای خود در زمینه ی "داستان" به دو مقوله بیشتر نظر دارم: نخست، "انواع ادبی" (Genres). چنان که اشاره کردم، یکی از آثار پر بار و مفصل من "جستاری در انواع ادبی" نام دارد که بخش اعظم آن در "سایت ادبی مرور" انتشار یافته است. من در این کتاب – که به تدریج و در طی سالهای بسیار نوشته شده – نزدیک به پنجاه نوع ادبی را شناخته، قانونمند و هنجارمند ساخته ام و بر پایه ی هنجارهای ناظر بر آن، پنجاه داستان و رمان را مورد خوانش

قرار داده ام که کاری سترگ، ماندگار و راهگشا است و ناشری غیرتمند و فرهیخته میطلبد. گذشته از این، من هیچ اثر ادبی (داستانی) را بدون هنجارهای چیره بر "بوطیقای نو" یا "رویکردهای نو در نقد ادبی معاصر" مورد مطالعه قرار نمیدهم. کتاب بسیار مفصل و نزدیک به هشتصد صفحه ای من با عنوان "راهنمای نظری و عملی برای خوانش ادبیات داستانی" اثری است که در آن ۶۰ رویکرد ادبی نو را در شصت اثر ادبی ایرانی و غیر ایرانی به گونه ای مشروح مورد بررسی قرار گرفته است. اما پیش از پرداختن به اصل موضوع، باید یادآوری کنم که من در دو نهاد ادبی - فرهنگی به عنوان داور نهایی نیز حضور دارم. نخست "جایزه ی مهرگان ادب" که بزرگترین، برجسته ترین و مستقل ترین جایزه ی غیر دولتی و ادبی است و هر سال ناگزیر بوده ام میان پنجاه تا نزدیک به صد اثر ادبی دریافتی و رسیده را خوانده، داوری کنم و دوم، "جایزه ی ادبی کیومرث" که وابسته به "بنیاد فردوسی توس" است که آقای دکتر "جلال خالقی مطلق" مصحح برجسته ی "شاهنامه" آن را بنیان نهاده اند و تا کنون سه دوره ی آن برگزار شده و به برندگان، جایزه ی نقدی ده میلیون تومانی اهدا شده است. هدف از اشاره به این موارد، تلویحاً توضیح این نکته است که چرا این اندازه بر خود رنج نهاده زیاد نوشته ام. اصرار دارم آثار برتری را که میخوانم و شایسته ی معرفی میدانم، به اشتراک بگذارم اما از هیچ کس و نهادهی، کوچکترین انتظاری نداشته باشم.

من در بررسی و ارزیابی "رمان" به چهار "ندا"یی نظر دارم که "میلان کوندرا" در "هنر رمان" خود، به آن پرداخته است:

۱. "ندای بازی" که به باور او پهنه ی نوآوری، هنجارشکنی و زیبایی شناسی نو و همروزگار ما است. او رمان "تریسترام شندی" نوشته ی "لارنس استین" را از شمار بزرگترین رمانهای قرن هجدهم میدانم، زیرا بی هیچ گونه پروایی، هنجارهای کهن و سنتی را شکسته و به تعبیر "نظامی" گنجه ای "عاریت کس نپذیرفته" است. به نظر "کوندرا" رمان نویس باید پیوسته دغدغه ی "فورم" داشته باشد و از خود چیزی به سنن و مواریث داستان نویسی گذشته بیفزاید.
۲. "ندای رؤیا" که "کوندرا" باور دارد "کافکا" تخیل به خواب رفته ی قرن نوزدهم را در داستان "مسخ" بیدار ساخت و نشان داد که چگونه افراد بشر به موجوداتی انتزاعی مبدل می شوند و با فرمانبرداری کامل، بدون تفکر و مقاومت، دستورها و رهنمودها را اجرا میکنند. "نگرش کافکایی" چگونگی وضع و موقعیت انسان را در جامعه ی توتالیتر آشکار ساخت.
۳. "ندای اندیشه و کشف خود و هستی" که "کوندرا" در طرح آن، خود را مدیون اندیشمندانی مانند "موزیل" و "بروخ" اثریشی میدانم و می نویسد: "این کار نه برای تبدیل رمان به فلسفه، بلکه برای آن بود که همه ی وسایل عقلی و غیرعقلی، روایتگرانه و تفکرپردازانه را بر پایه ی نقل و حکایت بسیج کنند و رمان را به صورت عالی ترین ترکیب ذهنی درآورند".
۴. "ندای زمان" که "کوندرا" باور دارد رمان نویس را برمی انگیزد تا مسأله ی زمان را دیگر به موضوع خاطرات شخصی به سبک "پروست" محدود نکند؛ بلکه آن را به معمای زمان جمعی بگستراند. تمایل به فراتر رفتن از حدود ناپایدار زندگی فردی و وارد کردن چندین دوره ی تاریخی در فضای آن، از اینجا ناشی می شود.

مثلاً من در بررسی و ارزیابی رمان "کاشف رؤیا" نوشته ی دکتر "جمشید ملک پور" و رمان برجسته ی "ماه تا چاه" نوشته ی "حسین آتش پرور" و "چشمان کهربایی درخت مُر" نوشته ی "رفیقه کبیری" به ندهای چهارگانه ی "کوندرا" نظر داشته ام که تصور میکنم بوطیقای فردی اما فراگیر "کوندرا" در بررسی و ارزیابی آثار دیگران است.

اما در پهنه ی "داستان کوتاه" الگوی ارزیابی و خوانش من دو مقاله از "آ. پو" به نامهای "فلسفه ی داستان نویسی" و "قصه های بازگفته ی هاوثورن" است که در آن به توضیح و تشریح دقیق هنجارهای ناظر بر "داستان کوتاه" پرداخته که عبارتند از:

۱. داستان کوتاه، باید در یک نشست خوانده شود.
۲. داستان کوتاه مدرن، در پی خلق تأثیر یگانه است.

۳. در داستان کوتاه، آدمی با خود در ستیز است.
۴. داستان کوتاه مدرن، بر ایجاز و فشردگی استوار است.
۵. داستان کوتاه مدرن، خواننده محور است.
۶. داستان کوتاه مدرن، قراردادهای سنتی را نقض میکند.
۷. داستان کوتاه مدرن، به شعر غنایی نزدیک است.

در این زمینه به عنوان نمونه، من در خوانش و ارزیابی داستان کوتاه "یک قدم با عزازیل" نوشته ی "منیرالدین بیروتی" و داستان کوتاه "میخچه" نوشته ی "مهناز علی پور گسگری" و "قلب رازگو" نوشته ی "پو" به همین هنجارها نظر داشته ام که تمامی این مقالات را می توان ردیابی و مطالعه کرد.

۵. چه نقد و نظری در رابطه با ادبیات کُردی دارید؟

چنان که اشاره کردم، من از جمله داوران نهایی "جایزه ی مهرگان ادب" هستم که جناب آقای "علیرضا زرگر" مدیریت آن را به عهده دارند. در میان آثار مورد مطالعه جهت ارزیابی، یکی از رمانهایی که مرا جلب کرد، ترجمه ی فارسی رمان "آخرین روزهای زندگی هلاله" نوشته ی "عطا نهایی" نویسنده کُرد زبان و اهل "بانه" ی میهنمان بود که آقای "رضا کریم مجاور" به فارسی برگردانده بود و چه اندازه شاد شدم وقتی دریافتم نویسندگان کُرد زبان عزیزمان تا این اندازه در نوشتن رمان مدرن فرارفته اند. پس از مطالعه بر آن نقدی با عنوان "همبافت در رمان آخرین روزهای زندگی هلاله" نوشتم که در چهارم مرداد ماه ۱۳۹۸ در "سایت ادبی حضور" انتشار یافت. اندکی پس از انتشار این مقاله – که در معرفی اش بسیار کوشیدم – اثر دیگری را از خود با عنوان "پرندگان در باد" برایم ارسال داشتند که من بیدرنگ به مطالعه ی آن پرداختم و رمان را با رویکرد "فراداستان پسامدرن" مورد تحلیل قرار دادم که در تاریخ ۱۳ مهر ماه ۱۳۹۹ در "سایت ادبی حضور" انتشار یافت و مورد استقبال خوانندگان کُرد زبان در استان "کردستان" قرار گرفت و موجی از دلگرمی و برانگیختگی و همدلی به دنبال آورد. با این دو رمان بود که رغبتی بی اندازه برای مطالعه ی ادبیات داستانی عزیزان کُرد زبان در من جان گرفت و مرا برانگیخت تا ادبیات داستانی نویسندگان کُرد زبان در عراق و ترکیه را دنبال کنم. من پیشتر، در باره ی رمان "اینجَه مِید" و "فرات را بنگر" نوشته ی "یاشار کمال" نقدهایی نوشته بودم که انتشار یافته بود. بنابراین در عزم خود برای معرفی بهتر و بیشتر ادبیات داستانی کُرد زبانان راسخ تر شدم و نتیجه، همین کتابی شد که به همت والای "انتشارات حس هفتم" منتشر شد.

۶. در حیات نقد و نقادی و اندیشه ورزی خود، با چه مشکلاتی مواجه شده اید و برخوردتان با آنها چه بوده است؟

بزرگترین آسیب فرهنگی و تاریخی کنونی بر من و دیگر آزاداندیشان پهنه ی اندیشه ورزی، سانسور خفقان آوری است که نزدیک به نیم قرن با آن مواجهیم. این سانسور عقیدتی و هنری و فرهنگی، برای خلاقیت هنری و نقد و نقادی آزاد، مجالی باقی نگذاشته. وقتی ناشری کتاب "با بوطیقای نو در آثار صادق هدایت" را برای وزارت جلیله ی "ارشاد" فرستادند، طی حکمی، می بایست ۴۸ مورد را اصلاح و حذف می کردم. اما این حذفها و اصلاحات، از مرز واژه و جمله و عبارت درمیگذشت و گاه صفحاتی پیاپی را در بر میگرفت. یک جا از باور "فروید" به سه مرحله ی در تکامل غریزه ی جنسی در آدمی گفته بودم. حکم شده بود تمامی این بخش باید حذف شود. من هم از خیر انتشار کتابم گذشتم و شرمندی ناشری شدم که آن همه برای انتشار کتاب، دل می سوزاند. در یکی از آثارم با عنوان "نقد و بررسی آثار جلال آل احمد" یک مقاله ی کامل – که به کتاب "سنگی بر گوری" این نویسنده پرداخته شده بود – به کلی حذف شد تا کتاب، مجوز انتشار یابد. شما خود از آنچه برای گرفتن مجوز انتشار برای همین کتاب "با بوطیقای نو در ده رمان

برجسته" پیش آمد، نیک آگاهید. چهار بار "اصلاحیه" به راستی ملال آور بود و من دیگر بار، امیدم را برای انتشار این کتاب، از دست داده بودم.

اما آنچه فاجعه بارتر است، تنها به چنین مواردی محدود نمی شود. ممیزی، روح خلاقیت را در نویسندگان میمیراند و خودسانسوری را درونی و ذاتی نویسنده و هنرمند و اندیشمند میکند و بدتر از آن، راه را برای خلق آثار بی ارزش، بازاری، ریاکارانه و مبتذل هموار می سازد. نویسنده ای برای عبور از سانسور و اطمینان به گرفتن مجوز انتشار اثرش، شخصیت‌هایی کاذب، تمحیلی و پس افتاده ی فکری می آفریند تا مراتب ارادت و احترام قلبی خود را به میزان ثابت کند؛ اثری که من آن را به "کیچ" یا "ادبیات مبتذل" تعبیر کرده ام. ممیزی، شماری منتقدان ادبی بی مایه، نان به نرخ روزخور و فرصت طلب به بازار نشر کتاب و مجله و فضاهای مجازی می آورد تا در باره ی ارزشهای همین آثار مبتذل و بازاری و بی خاصیت، قلمفرسایی و بازارگرایی کنند. ممیزی، به ناشران فرصت طلب، امکان رشد و بقا میدهد و ناشران فرهیخته و دلسوز را به انزوا و ناامیدی میکشانند. ممیزی، قاتل شماره ی فرهنگ پویا و خلاق است. ممیزی، فرهنگ کشور را به قهقرا می برد و خوانندگان را نسبت به صداقت هنرمندان و نویسندگان و شعرا و اهل فرهنگ بدبین میکند. ممیزی، افق انتظارات نویسنده و خواننده را تقلیل میدهد و فرهنگ چند نسل را تباہ میکند. ممیزی، سنگ را می بندد و سگ را می‌گشاید. هدف از انقلاب، آزادی اندیشه و اندیشه ورزی در گستره های گوناگون سیاسی، اجتماعی، هنری و فرهنگی بود و ممیزی، تبدیل تمامیت خواهی در لباسی مبدل و تباہ کننده تر است. ممیزی و تفتیش عقیده، بهترین هنرآفرینان و خلاقان آثار ادبی و اصحاب نقد و نظر و دانشمندان ما را از زادبومشان گریزانند و سرزمینی سوخته و آسیب دیده باقی گذاشت که بذر فرهنگ تا مدتها در آن خواهد رویید. ممیزی و انکیزیسیون، دستاوردهای یک سده فرهنگ را از روزگار مشروطیت تا کنون، تباہ کرد. با این همه، هنوز هنرآفرینان و نویسندگان و فرهنگ پروران و دانشمندان ایران زمین، تمام قد ایستاده اند و با شور و شوقی افزون تر از پیش در درون و بیرون از مرزهای ملی، به خلق آثار هنری و ادبی و علمی پرداخته اند. ما ققنوس وار، باززایی میکنیم و در ظلمت ستم، باز هم می آفرینیم و تکثیر می شویم. "موجیم که آسودگی ما، عدم ما است".

۷. شما به عنوان یک پیش کسوت در حوزه ی نقد و ادبیات، چه پیامی برای جوان ترهای این حوزه دارید؟

اطلاق "پیش کسوت" برای من، فراتر از سن و سال و کارنامه ی ادبی من است. با این همه، من در مدتی اندک بیش از همه ی آن پیش کسوت هایی در دهه های گذشته رنج برده اند یا عزیز بی جهت شده اند، کار کرده ام. متأسفانه چون ملاک ارزیابی، آثار چاپی و انتشار یافته و بازچاپی است، دست من کوتاه است و خرما بر نخیل و بدتر از همه این که من در یک دوره ی "سوء تفاهم" به نوشتن آغاز کردم اما در همین چند دهه ی اخیر، سی و سه عنوان کتاب نوشته یا ترجمه کرده ام که بخشی از آنها انتشار یافته و بعضی در فضاهای مجازی خوانده می شود و شماری هم در حال انتشار است و هنوز دیده نشده و آنهایی هم انتشار یافته، به دلایل فردی و کوردلانه و مصلحت جویانه، دیده نشده اند. بیمی نیست. شب دراز است و قلندر، بیدار.

اما در مورد این که چه پیامی برای جوان ترهای سرزمین اهورایی ام دارم، بستگی به این دارد که این "جوان ترها" از چه سنخ و رده ای باشند. بسیاری از اینان، پرده ی پندار در پیش چشم و بر تجربیات فردی خود، اتکا و اعتماد دارند و برای تجربه های زیسته ی دیگران، ارجی قایل نیستند، به ویژه آنان که به یکی از این به اصطلاح "ارگانها" وابستگی دارند. روزگاری کوتاه مدت، در یکی از همین "ارگانها" به داستان نویسان تجربی "نقد ادبی" درس میدادم و در باره ی تجربیات "احمد محمود" در آثارش میگفتم و از عیب و هنرش میگفتم. دیدم این جماعت به تنها چیزی که اهمیت نمیدهند، تجربیات زیسته بزرگان داستان نویسی و نقد و نظر من است. آنان اصرار داشتند داستانهای کذایی خود را برایم بخوانند و من آثارشان و نبوغشان را بستایم تا آثارشان را در ارگانی معلوم الحال انتشار دهند و ابراز وجود کنند. چند جلسه ای هم در "تالار اجتماعات دکتر یوسفی" در "دانشکده ی ادبیات" مشهد به تدریس "نقد و نظریه ی

ادبی" پرداختم که "ولت مستعجل" بود، زیرا دانشجویان دوره های کارشناسی تا دکترا، خالی الذهن تر از آن بودند که درسنامه ها را دریابند و بیشتر در پی این بودند که در زمینه ی "تز" ها و "پایان نامه" هایشان از من رهنمود بخواهند. وقتی من از "تقلیل افق انتظارات" در خوانندگان آثار ادبی سخن میگویم، مقصودم اشاره به چنین مواردی است.

با این همه، سالها تدریس نقد و نظریه ی ادبی در "بنیاد فردوسی توس" در "مشهد" به من ثابت کرد شماری اندک از دانشجویان و کارآموزان من، استعدادی شگرف و ذوق و شوری بی اندازه برای آشنایی با "نگاهی متفاوت" و "ژرف" به آثار ادبی دارند. برخی از نویسندگانی و دوستانی که آثارم را در اینجا و آنجا میخوانند، از پرباری مقالات، خرسندی و خشنودی نشان میدهند. ما یک نسل سوخته ایم، با این همه، پربار و فرهیخته و سلیم مانده ایم. آثارمان، تجربه ی زیسته ی ما در طی پنجاه سال پیش و پس از انقلاب است. افکارمان، به روز، پیشرو، مدرن و بر پایه ی تازه ترین منابع و مراجع فارسی و انگلیسی است و تجربه ای جهانی را پس پشت خود داریم. به قول دکتر "محمدعلی اسلامی" (ندوشن) "سخنهای ما را بشنویم". ناوابستگی ما به "قدرت" در دو نظام و رژیم گذشته، به ما بینشی بخشیده که آنچه می نویسیم، عاری از شائبه ی اغراض و جهتگیریهای رایج زمان است. این آثار را در مطالعه گیرید و در باره ی آنها ببینید اما "وحی منزل" ندانید که در بوطیقای نو و نظریه ی انتقادی و گفتن امروز، هیچ چیز، آخرین و درست ترین نیست.

۸. به تازگی، یکی از کتابهای شما را با عنوان "با بوطیقای نو در ده رمان برجسته از نویسندگان کرد زبان" انتشارات حس هفتم منتشر کرده است. این کتاب را به مخاطبان "پرهیب" معرفی کنید!

چنان که پیش تر اشاره کردم، جرقه ی انتشار این کتاب هنگامی در ذهنم درخشید که با آثار آقای "عطا نهایی" آشنا شدم و دریافتم که نویسندگان کرد زبان سرزمین مقدسمان، تا چه اندازه، تجربیات زیسته ی ایران و جهان را درونی خود کرده اند و با وجود سرکوب فرهنگی در همه ی سویه ها، قنوس زبان و ادبیات داستانی کرد زبانان در کشورهای ایران، عراق و ترکیه و نیز سوریه، در حال بازیابی و کشف هویت سرکوب شده و فراموش شده ی خویش است. این گونه ادبیات، مصداق همان "ادبیات اقلیت" به گفته ی "یلوز" و "گناری" و در همان حال، بازتاب "ادبیات مقاومت" است. "ادبیات مقاومت" پیشروترین، انقلابی ترین و پُربارترین گونه ی ادبیات معاصر است که با خون، مبارزه، عواطف و فرهنگ قومی و ملی نویسندگان درآمخته و خونی گرم به فرهنگ سرکوب شده ی پیشین این اقوام و سخنگویان آن می بخشد. این گونه آثار ادبی، از داستانهایی در باره ی سرکوب بی وقفه، مقاومت پیگیر، مهاجرت و تبعید پیوسته، دل نهادهای آرمانگرایانه ی دلدادگان جوان مبارز و ایستادگی زنان نستوه در برابر نموده های گوناگون ایده نولوژی مرد سالارانه، سنن و موارث تباه نظام عشیره ای و ایلپاتی و سرشار از نموده های مدرنیته و در وجه ادبی اش "مدرنیسم" است. من تا آنجا که وضعیت اجتماعی غالب بر کشورم اجازه داده، آنچه را لازم دانسته ام، نوشته ام و از آنچه ممیزی دریغ داشته، پوزش میخوام که ما منتقدان، مجال انتخاب نداریم. چنین آثاری به زبان فارسی به شدت اندک و البته به زبان انگلیسی – تا آنجا که من میدانم – بیشتر است. اما خوانندگان در این کتاب، با مواردی آشنا می شوند که هیچ کارشناسی تا کنون ننوشته است و آنان که در این زمینه نوشته اند، در وجه غالب، پژوهشگرند، نه منتقد ادبی به معنی اخص اصطلاح.

۹. چه شد که این رماتها را برای نقد و بررسی در کتاب "با بوطیقای نو...". انتخاب کردید؟

چنان که گفتم، انتخابی در کار نبود. یکی از کتابهایی که در "جایزه ی مهرگان ادب" می بایست مطالعه میکردم "آخرین روزهای زندگی هلاله" بود. دومین کتاب را با عنوان "پرنندگان در باد" آقای "عطا نهایی" برایم فرستادند. برخی را آقای "کریم مجاوز" مترجم ادبیات داستانی کرد و یکی را هم یک دانشجوی کارشناسی ارشد در "دانشگاه کردستان" ارسال داشتند و دل نهادگان به ادبیات داستانی و فرهنگ قومی کرد در کردستان از هیچ گونه همراهی، دریغ نورزیدند و مقالاتم را در رسانه هایشان، بازتاب دادند.

۱۰. در پایان، یک جمله از شما که بماند یادگار!

در روزگار "سلطان ابوسعید بهادر" ایلیخان مغول در قرن هشتم هجری، ده - دوازده نفر به عنوان میهمان ناخوانده بر کدخدای روستای "باشتین" در شهرم "سبزوار" وارد شدند و به رسم "سیورسات" (= فراهم آوردن آذوقه برای پذیرانی و رهسپاری بعدی فرستادگان) نخست، غذا طلبیدند و بعد شراب - که در شهر شیعی مذهب من یافت نمی شد و از یک یهودی مذهب گرفتند - و چون مست شدند "شاهد" (خوبروی) خواستند. کدخدا به جوانان غیرتمند آگاهی داد. آنان همگی سوگند خوردند که "ما ترجیح میدهیم سرمان بالای دار برود اما به این ننگ، تن درندهیم". سپس یگانه شده همه ی "ایلچیان" (= فرستادگان) را به جز یک تن کشتند و این حرکت اعتراضی سپس در "سبزوار" و "نیشابور" گسترش و سازماندهی یافت و به دیگر شهرهای خراسان سرایت کرد و نخستین قیام و جنبش رهایی بخش ضد مغولی در خراسان، کرمان و مازندران شکل گرفت و این سرزمینها از آلائش حکومت ایلیخانان مغول، پاکسازی شد. امروز "سبزوار" را "شهر سر به داران" میگویند. آخرین جمله و کلام من نیز این است: به دار کشیده شدن را بر تن در دادن به ننگ، برمیگزینم.